

درس سیصد و پنجاهم (صوت ۳۷۱):

کلام مرحوم آخوند در باب وجوب احتیاط در اطراف

علم اجمالی در صورت تباین تکلیف (2)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

۱. راجع به این قضیه هم از مرحوم آقا مطالبی شنیده بودم و نوشتجاتی از قبل داشتم و هم اینکه یک وقتی راجع به قضیه ولایت فقیه در مشهد صحبت می کردم آنجا هم مطالبی بود و همین طور مسائلی بود که با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - یک بحث هایی داشتیم. یک نوشته هایی هم از آنها هست، فقط یک نکاتی است. من حیث المجموع یک مسائلی به دست می آید.

تلمیذ: رفقا یک سؤال داشتند خجالت کشیدند بگویند، من بدبخت را مأمور کردند بپرسم! در رابطه با

خلق ابدان آیا این بدن اصلی و فرعی دارد؟

استاد: شما الآن دوتا پا دارید، نظرتان به این دوتا پا به چه نحو است؟ به اینکه دوتا پای مجزا دارید یا هردو یک واحد است؟ روح نسبت به بدن این حالت را دارد. اگر صدتا پا هم درست بکند باز نسبت به همه نظر وحدت دارد. اصلی و فرعی ندارد.

تلمیذ: و اینکه می فرستد صحبت می کند آن روح با چهل تا بدن دارد کار انجام می دهد!

استاد: خودش اصلاً دارد می رود نه اینکه می فرستد، خودش می رود مثلاً من الآن دارم صحبت می کنم، در عین اینکه من الآن دارم صحبت می کنم شخصی هم اگر حرف بزند حرف او را هم گوش می دهم اگر یک گلی در دستم باشد این گل را هم بو می کنم، الآن سه شخصیت وجود دارد؛ شخصیت اولی که دارد حرف می زند شخصیت دومی که دارد گوش می دهد شخصیت سومی که دارد بو می کند هر سه شخصیت هم واحد است درحالی که این در مقام اسماء و صفات است و مقام، مقام صفات است. وقتی پایین آمده است سه صفت مجزا وجود دارد و سه صفت مجزا سه موصوف مجزا می خواهد چون صفت نمی تواند با موصوف خودش متحد نباشد. وقتی که صفت مختلف است موصوف هم باید مختلف باشد. موصوف یعنی ذات در مقام تکلم، همان ذات با همان خصوصیات در مقام سمع، همان ذات و همان خصوصیات در مقام شمّ رائحه! درست شد؟! پس یک ذات واحد سه بروز و ظهور دارد. ذات، ذات واحد است. من وقتی که دارم صحبت می کنم و صحبت کسی را گوش می دهم این طور نیست که یک مقداری از خودم را به سمع مایل کنم و یک مقداری از وجود خودم را به تکلم مایل می کنم بلکه بدون اینکه یک سر سوزن و یک ذره ای از مقام تکلم کم بشود، آن ذات در مقام سمع الآن دارد ظهور پیدا می کند. همان ذات واحد!

این هم همین طور است وقتی که صدتا بدن دارد صد ظهور دارد. ذات واحد است و تعدّد پیدا نمی کند اما این ظهور در این بدن است آن ظهور در آن بدن. مثل اینکه شما ظهورتان این است که گاهی با پای راست می زنید، گاهی اوقات با پای چپ می زنید و نظر شما در زدن با پا نظر واحد است یعنی با همان عنایت که پای راست را می زنید با همان عنایت با پای چپ می زنید. نه اینکه نظر و فکر برگردد به نحوی که نیمی از ذات در پای راست قرار بگیرد، نصفی از ذات در پای چپ قرار بگیرد! ذات ذات واحد است و فقط خودش را در مرتبه ظهور در این پا نازل می کند بدون اینکه غفلت از آن داشته باشد.

تلمیذ: فرمودند که چون با این بدن پنجاه سال انس داشته است بیشتر با این رفیق است.

استاد: نه، اتفاقاً برعکس است وقتی یک بدن جدید بیاید باید که همه چیز تازه باشد!

تلمیذ: ...

استاد: مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند که کسی که این تفسیر را نوشته باید کامل باشد.

اشکال محشین به کلام مرحوم آخوند در باب وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی و جواب به آن

عرض شد مطلبی که مرحوم آخوند در باب وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی در صورت تباین تکلیف فرموده‌اند بعضی از محشین به آن ایراد وارد کرده‌اند. ایشان در اینجا قائل به اقتضاء و علیت در تحقق علم اجمالی و به تبع اختلاف تکلیف در دو موضع شدند؛ می‌فرمایند که چنانچه علم اجمالی به مرحله علیت تامه و تمام العله برسد، احتیاط در اطراف علم اجمالی باید لحاظ بشود و اگر نرسد و در مرتبه اقتضاء بماند در این صورت احتیاط در اطراف علم اجمالی لازم نیست.^۱

ایرادی که بر کلام مرحوم آخوند وارد شده این است که رعایت احتیاط اطراف علم اجمالی منوط به علیت و اقتضاء نیست بلکه اگر در صورت تمامیت علت و به فعلیت رسیدن علم اجمالی، مطلب محقق باشد،

تلمیذ: ...

استاد: شاگرد ایشان بوده است؟

تلمیذ: ... او سال دوازده سال شاگرد پسرش بوده است و در آنجا مطرح می‌کند که ایشان قائل بودند که

...

استاد: نباید این طور باشد. البته مولانا در اینجا یک بیانی دارد. تصور بعضی این بوده که مقصود مولانا این هست که ظهور ولایت ظهور نوعی است نه ظهور شخصی! ولی مطلب این طور نیست، البته هستند متصوفه‌ای که قائل به این هستند و نمی‌شود انکار کرد. اما اگر این مطلب صحیح باشد، برگشتش به یک حقیقت توحیدیه است که در زمان غیبت، امام علیه‌السلام آن جنبه ولایت خودش را در ضمن افراد ظاهر و معروف بروز می‌دهد نه اینکه خودش وجود ندارد و یک شخص دیگر است.

تلمیذ: ...

استاد: نه مسئله ظرفیت خود ائمه هم باهم فرق می‌کند. بالأخره هر کسی ولی باشد در تحت ظرفیت امام است و غیبت و حضور ندارد. حالا یا گاهی از اوقات با خود او حضور و ملاقات دارد یا اینکه ندارد. این بحث دیگر است. راجع به آقای حداد نقل می‌کنند که بعضی از اوقات ملاقات‌های حضوری بوده است منتها خیلی مخفی است.

یک مطلبی آقا سید حسن قاضی پسر مرحوم قاضی - رضوان الله تعالی علیه - از جریان فوت پدرش مرحوم قاضی نقل می‌کند که به نظر می‌رسد در این کتابی - صفحات من تاریخ الأعلام - که راجع به مرحوم قاضی نوشته، آورده است.^۱ شرح می‌دهد که عصر بود که ایشان به من گفتند که برو بیرون و پرده‌ها را هم بکش. می‌گفت که من پرده را کشیدم و خودم بیرون رفتم، دیدم صدا می‌آید دارند ایشان با کسی صحبت می‌کنند و صحبت ایشان نیم ساعت به طول کشید و دیگر صدا قطع شد و من هم رفتم، ایشان هم گفته بوده که دیگر شما بروید.

ایشان دیگر مطلب را ادامه نمی‌دهند. من از مرحوم آقا سؤال کردم که این شخص چه کسی بود؟ آیا آقای حداد بودند؟! ایشان فرمودند: نه، حضرت بودند.

^۱. کفایة الأصول، ص ۳۶۲.

در این صورت نفس علم اجمالی موجب احتیاط در اطراف شبهه است، نفس علم اجمالی فی حدّ نفسه برای رعایت احتیاط در اطراف شبهه کفایت می‌کند زیرا علم اجمالی کاشف واقع است و کشف واقع **سواءً بنفس الدلیل أو بتردید بآئی نحو کان** این موجب تنجّز و فعلیت خواهد بود. چه اینکه متیقناً انسان حکم یا متعلق حکم را حیازت کند یا اینکه متیقناً أحد اطراف حکم را حیازت کند و دلیل بر این مسئله حکم عقل و سیره عقلانیه است. سیره عقلانیه بر این مسئله حکایت می‌کند؛ ما در محاورات خودمان این مسئله را می‌بینیم که مولا وقتی که عبد را امر به یک فعلی می‌کند یا او را نهی از ارتکاب فعلی می‌کند اما عبد در تکلیف یا در متعلق تکلیف شک دارد، در این صورت نمی‌تواند احتیاط نکند، اگر احتیاط نکرد و دلیل آورد بر اینکه من نسبت به متعلق شک داشتم که اجتناب از این کنم یا اجتناب از آن کنم مولا می‌گوید: می‌خواستی از هردو اجتناب کنی! می‌توانستی! خصوصاً اینکه مسئله مسئله مهمی باشد و از مواردی باشد که طبعاً عقل یا عرف و یا شارع نسبت به اهمیت حکم و یا متعلق حکم ناظر باشد. یا به این نحو است خب در این صورت علم اجمالی فی حدّ نفسه در اینجا منجّز تکلیف است.

اشکالی به مرحوم آخوند شده که اگر علم اجمالی مقتضی باشد و هنوز به مرحله فعلیت و تنجّز نرسیده باشد شما قائل به عدم وجوب احتیاط در اطراف شبهه هستید، ولی این مسئله در اینجا تمام نیست زیرا در صورت عدم وصول به تمام العله بودن علم اجمالی و صرفاً بلوغ به مرتبه اقتضاء گرچه فی حدّ نفسه مقتضی وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی نیست اما به واسطه تعارض اصول در اطراف علم اجمالی همان رعایت احتیاط در تمام العله هم در اینجا می‌آید. چرا؟ اصل اصولی که در اطراف علم اجمالی در اینجا جاری است آن چیست؟ اصول برائت است دیگر، اصل برائت از تکلیف در این مورد خاص است فرض کنید که علم اجمالی تعلق گرفته و به مرتبه اقتضاء رسیده و هنوز به مرتبه علیت نرسیده است خب اطرافی دارد و این اطرافش من باب مثال سه تا متعلق دارد و تردید بین سه مورد است یا تردید بین پنج مورد است، اقتضای اصالت اباحه و جریان اصول این اقتضاء، اجراء برائت عقلیه نسبت به تک تک علم اجمالی است.

اما مطلبی که در اینجا می‌آید این است که اجرای اصل در هر کدام از اینها منوط به عدم اجرای اصل در باقی اطراف است. وقتی که شبهه وجود نجس در أحد اطراف علم اجمالی در پنج مورد هست یا فرض کنید که شبهه وجوب **عتق رقبة** یا **إطعام ستین مسکین** یا **صوم ستین یوماً متوالیاً** سه مورد در اطراف هست و شک داریم - شک نسبت به وجوب أحدهما داریم - خب در اینجا اجرای اصل برائت نسبت به یکی منافات با اجرای اصل برائت نسبت به او دارد. چرا؟ چون **أحد هذه الثلاثة** متیقن است و ما می‌دانیم **فی نفس الأمر أحد هذه الثلاثة** متعلق برای تکلیف است. وقتی که متیقن است تجویز عقل بر اجرای اصل برائت در این مورد منوط به عدم اجرای برائت در موارد دیگر است چون اگر در موارد دیگر اصل برائت جاری بشود در این صورت

تکلیف از بین رفته است و مخالفت قطعی با حکم الله در اینجا تحقق پیدا کرده است.

پس در صورتی اصل برائت در یک مورد جاری می شود که در دو مورد دیگر جاری نشود و هکذا به نسبت به مورد دیگر؛ در موردی اصل برائت در این جاری می شود که در این دوتا نشود، و هکذا به نسبت به مورد و شق ثالث در وقتی اصل برائت و اصول عملیه به مورد ثالث می شود که در آن دوتا نشود پس اجرای اصل برائت فی أحد الأطراف یعارض بجرایه فی سائر الأطراف یعنی اصل برائتی که ما در یکی از طرفین جاری می کنیم این اصل برائت در صورتی جریان دارد که یک اصل برائت در صورت دیگر منافات با این نداشته باشد اما وقتی که منافات داشته باشد جلوی جریان را در این می گیرد.

پس اشکال مستشکل به این نکته و به این نقطه برمی گردد که شما در جریان اصل برائت و در تعارض اصول عملیه نسبت به اطراف، احتیاج ندارید بر اینکه علم اجمالی شما به مرتبه تمام العله نرسیده باشد. وقتی که علم اجمالی به مرتبه تمام العله نرسد آن وقت شما می توانید در اطراف علم اجمالی، اصول عملیه را جاری کنید، این طور نیست! برای وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی نیاز به تمام العله بودن علم اجمالی نیست بلکه صرف اقتضاء تکلیف از علم اجمالی منجز برای وجوب احتیاط است، زیرا در این صورت گرچه علم اجمالی به مرتبه تنجز و فعلیت و تنجیز نرسیده، ولی تعارض اصول در اطراف علم اجمالی موجب وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی است. این اعتراضی است که به مرحوم آخوند در اینجا شده است.

مخالفت قطعی، مانع جریان اصل برائت

جوابی که از این اعتراض می شود داد این است که اولاً جریان اصل برائت در اطراف علم اجمالی معارضه ای با جریان اصل برائت در طرف مقابل ندارد. چرا؟ به جهت اینکه مانع ما برای جریان اصل برائت عبارت از مخالفت قطعی است. بنابراین اگر مخالفت قطعی در یک مورد حاصل نشود، دیگر جریان اصل برائت در بعضی از اطراف علم اجمالی چه اشکالی دارد؟! من باب مثال ما سه مورد داریم؛ سه تا متعلق در علم اجمالی تکلیف داریم؛ در كفارة صوم رمضان امر مردد بین **عتق رقبه و إطعام ستین مسکیناً و صوم ستین مسکیناً** است، حالا صحبت ما این است که اجرای اصل برائت در یکی از این ثلاثه چه تعارضی با آن می شود؟! در اولی مکلف جریان اصل برائت جاری می کند و برائت از عتق رقبه در اینجا برای او حاصل می شود. شما می گوید که با آن جریان اصل برائت در آن دوتای دیگر معارضه دارد. آن جریان اصل برائت در آن دوتا با این منافات دارد. یعنی اگر بخواهد اصل برائت در آن دوتای دیگر جاری بشود از باب حصول مخالفت قطعی با جریان اصل برائت در شق اول در اینجا تعارض می شود. همین طور هم در **إطعام ستین مسکیناً و صوم ثلاثین ستین یوماً** [اصل برائت جاری می کنیم]. کاری ندارد، حلّ است مسئله به این است که کاری انجام بدهیم که این مخالفت قطعی حاصل نشود؛ ما اصل برائت را در **عتق رقبه و إطعام ستین مسکیناً** جاری

می‌کنیم ولی در مورد **صوم ستین یوماً** اصل برائت جاری نمی‌کنیم و ملتزم به آن شقّ ثالث می‌شویم و شقّ ثالث را انجام می‌دهیم. خب در اینجا مخالفت قطعی پیدا نشده است.

یعنی برگشت تمام اشکال به تحصیل حصول مخالفت قطعی است. مخالفت قطعی هم به ید مکلف است، اگر مکلف اعتناء به این شقوق مردده و متردده بین ثلاثه نکند مخالفت قطعی کرده است مثل اینکه كفاره به او تعلق گرفته است ولی هیچ کدام از این سه تا را انجام ندهد. این مخالفت قطعی است. اما اگر مخالفت قطعی نکرد، مخالفت احتمالی کرد یا موافقت احتمالی کرد در این صورت چه اشکال و مانعی از جریان اصل بین اینها هست؟! مکلف به میل و به اختیار خود عمل می‌کند مثلاً چون عتق رقبه گران است و نمی‌خواهد زیر بار برود...، مکلف فرق می‌کند، یک وقت مکلف اصفهانی است می‌گوید که اگر بخوام یک رقبه بگیرم صرف نمی‌کند! فرض کنید که باید ده میلیون پول بدهد، می‌گوید که چشمم دریاید می‌روم شصت روز روزه می‌گیرم! اینکه بهتر است! هم برای خودم رژیم محسوب می‌شود و موافق با رژیم است و هم پولی از جیب خود خرج نکرده‌ام! اینکه بهتر است! مخالفت قطعی هم نکرده است!

یک مکلفی هم هست که شکمو است و نمی‌تواند روزه را بگیرد! جلوی شکم خودش را نمی‌تواند بگیرد لذا می‌گوید که روزه را نمی‌توانیم بگیریم! برحسب اتفاق یک نفر آمده که چند روز به مُردنش مانده است، سرطان گرفته و فرض کنید که دارد می‌میرد، شش دوره هم شیمی‌درمانی شده است، او یک رقبه به این می‌بخشد. حالا فرض کنید یک مکلف دیگر هست که این مکلف یک خانه گرفته است دائماً به او می‌گویند که آقا چرا سور نمی‌دهی؟! این در این صورت ما فقرا را دعوت می‌کند و **ستین مسکیناً** را هم اطعام می‌کند! **إطعام ستین مسکیناً** که هم به پای خانه باشد و ولیمه منزل باشد هم ولیمه عروسی باشد - اگر مثلاً عروسی کرده باشد - و از حج برگشته است، همه را با همدیگر به پای **إطعام ستین مسکیناً** می‌گذارد!

مکلفی که الآن می‌تواند با اختیار أحد اطراف جلوی مخالفت قطعی را بگیرد چطور اصول عملیه در اطراف باهم تعارض می‌کنند؟! تعارض ندارد. تعارض اصول عملیه در این است که مکلف بیاید با اجرای اصل برائت در اطراف علم اجمالی موجب مخالفت قطعی بشود. آنجا به واسطه جریان اصل برائت مخالفت قطعی پیش می‌آید و باهم تعارض می‌کنند. جریان این اصل منافات با جریان این اصل در مورد دیگر دارد و همین طور با جریان ثالث و هر کدام همدیگر را طرد و رفض می‌کنند. این مسئله اول بود.

این مطلب خیلی مهم است و در خیلی جاها به دردتان می‌خورد. در خیلی از موارد این مطالب را مطرح می‌کنند و هیچ هم بر این قضیه دلیلی وجود ندارد. یعنی اصلاً دلیل ندارند. فقط می‌گویند: «جریان اصل برائت»، و این هم به خاطر این است که خیال می‌کنند، اصل برائت جریانش در نفس الامر و به عنوان یک قضیه حقیقیه است و کاری به فعل مکلف و اختیار مکلف ندارد. در قضایای حقیقیه مسئله، حمل محمول موضوع در عالم

واقع و در نفس الأمر است و به خارج کاری ندارد.

من باب مثال **الأربعة زوج** که این زوجیت حمل بر اربعة است؛ چه در ذهن فارض یا در عالم خارج و یا در عالم نفس الأمر، اینها خیال کرده‌اند جریان اصول در اطراف علم اجمالی و همین‌طور در شبهات، به عنوان یک قضیه هلیه است و به عنوان یک قضیه نفس‌الأمریه و به عنوان یک قضیه حقیقیه است. یعنی خود اصل جریان، خارج از اختیار مکلف، تعلق می‌گیرد **بهذا الطرف** و تعلق می‌گیرد **بهذا الطرف** و تعلق می‌گیرد **بهذا الطرف**، و هر کدام از اینها همدیگر را طرد می‌کنند و نتیجه و ماحصل جریان اصول در خارج از حیطه مکلف این است که مکلف به مخالفت قطعیه می‌رسد.

این در صورتی است که ما این تجویز جریان اصل را بر موضوعات خودش به عنوان یک قضیه حقیقیه بدانیم و **أَتَى لَنَا بِإِثْبَاتِ ذَلِكَ**! جریان اصول عملیه به عنوان قضیه خارجیّه است یعنی جواز جریان اصول در اطراف علم اجمالی، به عنوان قضیه خارجیّه‌ای است که به اختیار مکلف است؛ اگر مکلف بخواهد این اصل را جاری می‌کند و اگر مکلف نخواهد اصل جاری نمی‌کند. وقتی که مکلف این اصل را در اینجا جاری کرد، خود جریان اصل فی حدّ نفسه در اینجا تعارضی ندارد. من می‌آیم در اینجا این اصل را جاری می‌کنم خب این چه ارتباطی با بقیه دارد؟! اصلاً چه ارتباطی با بقیه دارد؟! من جریان اصل را در اینجا جاری می‌کنم، **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»** در اینجا هست یا نیست؟! هست. مگر شما در شبهات بدویه چه می‌کردید؟! در شبهات بدویه جریان اصل [را جاری] می‌کردید و هیچ هم تعارض نبود. در اینجا هم به همان دلیلی که ما در شبهه بدویه اصل جاری می‌کنیم و حکم به حلیت و اباحه می‌کنیم، به همان دلیل در اطراف علم اجمالی هم جریان اصل [را جاری] می‌کنیم. این به بقیه چه ارتباطی دارد؟! بنده در اینجا اصل جاری می‌کنم و جریان اصل در اینجا موجب اباحه و موجب حلیت در این است؛ آیا یقین دارم که **هَذَا بِنَفْسِهِ وَ مُتَعِينًا** نجاست و حرمت به آن تعلق گرفته است؟! یا اینکه حکم تکلیفی به آن تعلق گرفته است که **عَقَقَ رَقَبَةً** یا **سَتِينَ** مسکیناً یا **صَوْمِ سَتِينَ** یوماً است؟! وقتی که نمی‌دانم، مقتضای اصول این است که اجرای برائت بکند! **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ»**، **«مَا حَبَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ»**، **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَا وَ النَّسِيَانِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ ...»** چه اصول عقلیه و چه اصول عملیه نقلیه همه اینها دلالت می‌کنند که مورد اگر مورد شبهه باشد در این صورت می‌شود [برائت جاری بکنیم].

خب این یکی [ظرف] بدون تعارض اصل از تحت شبهه بیرون نمی‌آید و انسان این را کنار می‌گذارد. حالا سراغ دیگری می‌آیم. آیا اجرای اصل در اینجا اشکال دارد یا ندارد؟ این هم در اینجا اشکال ندارد. این خودش فی حدّ نفسه و به تنهایی آیا متیقن النجاسه است یا مشکوک النجاسه است؟ مشکوک النجاسه است و وقتی که مشکوک النجاسه شد **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ»** شامل حال آن می‌شود. حالا که من می‌خواهم این را اتیان کنم، اینجا برای من این مسئله پیش می‌آید که اتیان به این مورد موجب مخالفت

قطعیه است. خود اصل در اینجا کاری نمی‌کند بلکه اصل می‌گوید که جاری می‌شوم. ببینید در کلام اصولیین کجای قضیه اشکال دارد! مکلف است که با اختیار خود ایجاد مخالفت قطعیه را می‌کند یا اینکه ایجاد مخالفت قطعیه را نمی‌کند. قضیه قضیه حقیقیه نیست که این اصل در اینجا در عالم نفس الامر جاری بشود، این اصل برائت هم در عالم نفس الامر جاری بشود و این دو اصل با همدیگر چون موجب مخالفت قطعیه هستند تعارض و تساقط کنند! نه، این طور نیست! خود اصل برائت نیازی به طرف مقابل ندارد؛ «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»، امر دائر بین طرفین است و در اینجا این مورد می‌آید شامل می‌شود.

مگر اینکه ما بگوییم که اصلاً در اطراف علم اجمالی اصل جاری نمی‌شود نه اینکه بگوییم که تعارض اصول هست! عزیز من دوتا مطلب است؛ مطلب اول اینکه تعارض اصول است یعنی اصل جاری می‌شود منتها در جریان خودش با جریان دیگر تعارض می‌کند، این یک مطلب است، می‌گوییم که نه این به اختیار مکلف است اگر بخواهد جاری می‌کند و اگر نخواهد نمی‌کند. یک وقتی می‌گوییم که آقا اصلاً در اطراف علم اجمالی اصل جاری نمی‌شود به خاطر اینکه «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»، این اصلاً شامل علم اجمالی نمی‌شود چون در علم اجمالی علم وجود دارد و علم اعم است از علم متشخص و متعین یا اینکه تعلق به طرفین گرفته باشد. ما در علم توسعه می‌دهیم. اگر در علم اجمالی قائل به توسعه شدیم همان طوری که تنجیز را در علم به متعین قائل شدیم، در علم اجمالی غیر متعین هم قائل به تنجیز شدیم و اصلاً نوبت به اصل نمی‌رسد، حالا چه تعارض بکنند یا نکنند. شما اگر بدانید این خمر است آیا می‌توانید اصل برائت جاری کنید؟! نه، شبهه که ندارید، خمر است و نجس است. اگر ما در علم اجمالی قائل به توسعه هستیم دیگر اصلاً نوبت به اصل نمی‌رسد که جریان پیدا بکند یا نکند.

اگر در علم اجمالی قائل به توسعه نباشیم، در آنجا جریان اصل تا وقتی است که مخالفت قطعیه نشود، اشکال ندارد؛ نسبت به یکی جریان اصل می‌کنیم، نسبت به دوم نمی‌توانیم. چرا نمی‌توانیم؟! به جهت اینکه جریان اصل برائت در این مورد موجب مخالفت قطعیه می‌شود، پس ارتکاب یکی و کف نفس از دیگری می‌شود. چه اشکال دارد؟! نه اینکه آقایان گفته‌اند بر اینکه اصلاً فی حد نفسه قضیه یک قضیه حقیقیه است یعنی در عالم واقع این جریان دو اصل باهم تعارض می‌کنند و وقتی که باهم تعارض کردند، موجب می‌شود که مکلف اجتناب از هر دو کند. نه خیر! قضیه قضیه حقیقیه نیست بلکه قضیه خارجی است. به اختیار مکلف است و اگر می‌خواهد اصل را جاری می‌کند و اگر نمی‌خواهد نمی‌کند.

بنده در یکی از دو طرف علم اجمالی اصل جاری می‌کنم و اصلاً یک طرف را در باغچه می‌ریزم و در زمین فرو می‌رود! مورد دوم بلا معارض است. چه دلیلی داریم؟! مگر اینکه دلیلی جدا داشته باشیم، البته این قضیه می‌آید، ما فعلاً شروع به بحث اشتغال کرده‌ایم حالا دلیل می‌آید - ما باشیم و این ادله، ما باشیم و تنجیز

علم، ما باشیم و جریان اصل برائت، در اینجا مخالفت قطعی لازم نمی‌شود، اصلاً چرا مخالفت با علم در اینجا حرام است؟ چرا؟ چون موجب مخالفت قطعی هست. کسی که مخالفت با علم کند مخالفت با واقع کرده است مخالفت قطعی برای او هست مخالفت با امر مولا برای او هست این متیقن است و این منجز است. اما در مورد علم اجمالی، عبد به مولا می‌گوید که در یک مورد من اتیان کردم و در مورد دیگر برای اینکه مخالفت قطعی نشود اتیان نکردم. هیچ اشکالی هم ندارد. این اشکال نسبت به کلام ایشان بود.

مطلب دوم اینکه شما که می‌گویید: علم اجمالی به مرتبه اقتضاء هم برسد، باز در اینجا تعارض اصول هست و تعارض اصول موجب احتیاط در اطراف علم اجمالی است، از کجا چنین حرفی را می‌زنید؟! شما اقتضاء را برای ما معنا کنید که این اقتضاء در اینجا یعنی چه؟! آیا علم اجمالی از نقطه نظر احراز موضوع و از نقطه نظر مقام جعل، ملاکات، انشاء و بلوغ تمام است یا تمام نیست؟ اگر تمام باشد، خب این دیگر علیت علیت تامه است. اگر تمام نباشد هنوز حکمی محقق نشده است و دیگر اطراف علم اجمالی نداریم. البته علم اجمالی یعنی آن حکم مردّد؛ حالا هنوز اسم آن را علم اجمالی نمی‌گذاریم، یا آن مردّد بین اطراف از نقطه نظر حیازت مقام ملاکات، مقام انشاء، مقام نزول و بلوغ به مرتبه تنجیز رسیده یا نرسیده است، اگر شارع حکم را انشاء کرده است ولی هنوز به ما بالغ نشده است، آیا این علم اجمالی محقق می‌شود؟! محقق نمی‌شود. یا شارع حکم را انشاء کرده است و در کتب بوده و سوخته است و ما اطلاع نداریم...، الآن چقدر از کتاب‌های شیعه از بین رفته است؟! کتاب‌های محمد بن اُبی عمیر چقدر از بین رفته است؟! این کتاب‌های کتابخانه‌ها همه سوخته و از بین رفته است! خیلی داریم! خیلی روایات داریم که هنوز به ما نرسیده است. خب حالا این به ما نرسیده ما چه کار کنیم؟! خودمان را ذبح کنیم؟! نرسیده دیگر چه کار کنیم؟! ما که در آن زمان نبودیم. بفرض که در این کتب احکامی بوده است که اگر به این احکام می‌رسیدیم برای ما علم به واقع پیدا می‌شد، حالا که به ما نرسید ما چه گناهی کرده‌ایم که نرسید؟! در اینجا باید چه کار بکنیم؟! به مقتضای ادله عمل می‌کنیم؛ اگر احتیاط است احتیاط می‌کنیم، اگر برائت است برائت جاری می‌کنیم و هر جا به مقتضای خودش، تا ادله چه حکم می‌کنند.

فعلیت و تنجّز داشتن حکم منزلّ من عندالله در صورت بلوغ به مکلف

بنابراین حکم منزلّ من عندالله اگر بالغ الینا باشد در اینجا به مرتبه فعلیت رسیده و به مرتبه تنجّز رسیده است، اگر بالغ به ما نباشد شما می‌خواهید اسمش را اقتضاء بگذارید، اسمش را قوه بگذارید، اسمش را استعداد بگذارید، اسمش را اولویت بگذارید، هر اسمی که شما می‌خواهید به آن بدهید تا به مرتبه اقتضاء نرسد اصلاً محقق نشده است و اصلاً اطراف وجود ندارد؛ اطراف وجود ندارد تا اینکه حالا در آن اطراف شما اصول عملیه را اعمال کنید یا اعمال نکنید. بنابراین اصل این جنبه و تعریفی که شما از علم اجمالی کردید، در آن اشکال است.

اشکال دیگری که بر مرحوم آخوند شده است این است که ما از کجا بدانیم که این علم اجمالی ما به مرتبه اقتضاء رسیده یا به مرتبه اقتضاء نرسیده است که اگر به مرتبه اقتضاء رسیده باشد خب در اطراف آن تعارض اصول است که موجب احتیاط در اطراف علم اجمالی است.

احتیاط همان طوری که می فرمایند لازم نیست، اگر به مرتبه تمام العله باشد در این صورت می گویند که چه اشکال دارد، این را از کجا بفهمیم؟! این برگشتش به کلام مرحوم آخوند است که ما کلام مرحوم آخوند را چگونه توجیه کنیم، اگر این طور توجیه کردیم که الآن نسبت به علم اجمالی کردیم این اشکال به مرحوم آخوند از اول وارد می شود، نه مربوط به اینجا، علم اجمالی ای که به مرتبه اقتضاء رسید که اصلاً علم اجمالی نیست اصلاً علم نیست. این اصلاً علم نیست. بله، در یک صورت ممکن است کلام مرحوم آخوند را توجیه کرد که قبلاً اشاره کردیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد